

### جهت پنجم

مرحوم سید (رحمه الله) می فرماید (و هل للزوج مع هذه الحالة منعها عن الحج باطنا إذا أمكنه ذلك و جهان في صورة عدم تحليفها و أما معه فالظاهر سقوط حقه)<sup>(۱)</sup>.

یعنی در جایی که زوجه ادعای مامونیت می کند ولی زوج خائف بود و ادعا عدم امن طریق را می کرد دو صورت برای اختلاف ذکر شد که در يك صورت زوج نمی توانست وی را منع کند و حق اقامه دعوی هم نداشت زیرا زوجه را تکذیب نمی کرد که در آن صورت در اینجا هم نمی تواند وی را منع کند چون که با تنجز وجوب بر زوجه حق زوج واقعاً ساقط است حتی اگر زوجه خطا کرده باشد و ظاهر این صورت در اینجا مقصود نیست و مقصود صورت تکذیب زوجه است که ادعای امن و عدم خوف می کند و در اینجاست که دعوی زوج مسموع است و استخلاف هم ثابت است.

و در این صورت مرحوم سید وارد این بحث می شود و تفصیل می دهد که اگر زوجه قسم خورده باشد که مامون است دیگر زوج حق منع او را ندارد اما اگر قسم نخورده و زوج هم نتوانسته مطلبش را اثبات کند در مسأله دو وجه است که واقعا می تواند زوجه را منع کند یا نه که می فرماید (و هل للزوج مع هذه الحالة منعها عن الحج باطنا إذا أمكنه ذلك و جهان في صورة عدم تحليفها و أما معه فالظاهر سقوط حقه)

در شق دوم حکم روشن است و وجهش این است که در باب قضا ثابت شده است در جایی که منکر قسم خورد حق مدعی ساقط می شود و نمی تواند آن را اخذ کند و این بحثش در کتاب القضا است اما در جایی که منکر را قسم نداده ولی بینه هم اقامه نکرده است در این جا می فرماید و جهان و عرض کردیم که منظور از این فرع صورت اول از دو صورت جهت سابقه نیست که عرض شد گاهی نزاع این گونه است که قبول کرده است که زوجه در نظر خودش مامون است و خوف ندارد و یا احتمال آن را می دهد ولی خود زوج خائف است یا علم به عدم امن دارد زیرا که این جا حج بر زن منجز است که اگر منجز باشد ولو ظاهراً دیگر زوج حق منع زوجه را واقعاً ندارد چون لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي); ج ۲، ص ۴۶۷.

بحث در صورت دوم است که زوج ادعا می کند که زن خودش هم مامون نیست و ادعا می کند که خوف دارد که در اینجا در صورت نزاع حق استحلاف هم دارد که بحث آن گذشت در این صورت اگر قسم خورد حق زوج ساقط می شود طبق آن قاعده کلی در باب یمین و اگر قسم نخورد می فرماید وجهان و شاید علت تردد، با این که مقتضای قاعده جواز است این باشد که این جا در این فرض بالاخره چون زن ادعا می کند که خوف ندارد و آن هم برای محکمه حجت است و زوج نیز نتوانسته کذب او را ثابت کند حق سفر و حق حج را دارد و زوج در چنین موردی هم حق منع زوجه برای حج را ندارد و معلوم نیست که چنین اطلاقی در آن ادله باشد .

لیکن این تشکیک بلا وجه است زیرا که مقتضای قاعده این است که هر جا زوج واقعاً این حق را داشته باشد که برای استمتاع و یا حقوق دیگر زوجه را منع کند و اجبار کند بر ماندن در منزل و موضوع آن را احراز کرده باشد می تواند حق خود را اعمال کند ولیکن در اعمال این حق، تنها علم زوج به عدم امن کافی نیست بلکه باید احراز کند که زوجه هم خوف دارد و یا اعتقاد به امن ندارد و تکلیف بر او منجز نیست بر حسب وظیفه و علم و شک خودش نه زوج اما اگر احتمال می دهد که زوجه خوف ندارد و مامون است و وجوب حج بر او منجز باشد دیگر نمی تواند او را منع کند زیرا شک در استحقاق دارد و اصل آن را نفی می کند و تنها در جایی که علم دارد که تکلیف بر زوجه به نظر خود زوجه هم منجز نیست تنها در این گونه موارد حق دارد او را منع کند که این نکته مخصوص این مسئله است و تابع واقع نیست و حتی اگر زوج بینه هم اقامه کند ولی زوجه ادعای اشتباه یا کذب آن و همچنین ادعای علم به عدم مطابقت بینه را داشته باشد بازهم به قولش اخذ می شود زیرا در این صورت بینه واقعا برای او حجت نخواهد بود و وجوب بر زوجه منجز است و لذا گفتیم که مرحوم میرزا (رحمه الله)<sup>(۲)</sup> به اصل این نوع نزاع اشکال کرد پس در این جا واقع امن، میزان نیست بلکه منجز بودن حج بر زوجه و عدم تنجز آن میزان است و حق زوج مشروط است به اینکه تکلیف بر زن منجز نباشد و باید بینه بر این مطلب اقامه شود و هرگاه این ثابت نشود قول زن بر منجز بودن تکلیف حجت است و قاضی نمی تواند به نفع حق زوج وی را منع کند چون میزان عدم تنجز است نه عدم وجوب واقعی و اگر احراز کرد که این تنجز نیست و زوجه خوف دارد می تواند به حق خود اخذ کند در غیر این صورت نمی تواند و حق مرد ساقط می شود به استناد به صحیحه

۲. العروة الوثقی، (المحشی)، ج ۴، ص ۴۵۲.

اسحاق بن عمار و (لا طاعه لمخلوق فى معصيه الخالق) فلذا صحيح این است که در صورتی که مرد علم به عدم امن طریق دارد ولی احتمال می دهد که زن خوف ندارد ، نمی تواند منعش کند ولی اگر علم داشت که زن تنجز دارد و واقعا خائف است و دروغ می گوید که مامون نیست این جا می تواند او را منع کند البته این بحث مربوط به منع به جهت حقوق زوج است و اما منع به جهت حفظ نفس زوجه یا عرض او که این صیانت بر زوج واجب شرعی مطلق است و ربطی به حق استمتاع و غیره ندارد آن مطلب دیگری است که خارج از این بحث است و حتی در فرض تنجز و جوب حج بر زوجه منع او جایز بلکه واجب می شود .

سپس می فرماید **(و لو حجت بلا محرم مع عدم الأمن صح حجها إن حصل الأمن قبل الشروع فى الإحرام و إلا ففى الصحة إشکال و إن كان الأقوى الصحة)**

می فرماید این زن که لازم نیست محرم با او به حج برود اگر طریق امن نبود و محرم هم نبود ولی اقدام کرد و حج را انجام داد آیا حج او صحیح واقع می شود یا خیر ؟ ایشان ابتدا تفصیلی را ذکر می کنند و سپس می فرمایند علی کل حال حجش صحیح است یعنی اگر این عدم امن قبل از رسیدن به میقات و اعمال حج باشد و از احرام به بعد خطر نیست در این فرض حجش صحیح است بلکه اگر حجه الاسلام هم باشد مجزی از آن نیز هست و وجهش روشن است زیرا که میزان در استطاعت سربى و مأمونیت امن حین انجام افعال حج است بله اگر خوف خطر در طریق را داشته و جوب از اول نبوده است و می توانسته به حج نرود زیرا استطاعت سربى را نداشته ولی بعد اما که این راه با تمام خطرش طی کرد و به میقات رسید و جوب می آید هر چند قبلا و قبل از خروج واجب نبوده است که متحمل این خطر شد و به میقات رسید مصداق استطاعت مالی و سربى قرار می گرد و همه شرایط را نیز دارد بنابراین وجوب فریضه حج فعلی شده و همه شرایط فعلی را داراست فلذا هم یقع صحیحا و امر دارد و هم از حجة الاسلام مجزی است بعد می فرماید **(و إلا ففى الصحة إشکال و إن كان الأقوى الصحة)** یعنی اگر به لحاظ بعد از احرام خطر و عدم امن باشد در صحت چنین حجی اشکال است ولی بعد می فرماید اقوى صحت آن است.

در شق دوم که احتمال خوف خطر نسبت به مابعد احرام هم هست در اینجا اجزا از حجه الاسلام یقینا نیست چون تخلیه السرب نسبت به اعمال و مناسك حاصل نشده است پس شرط اجزا از حجه الاسلام یقینا نیست چون استطاعت سربى حاصل نشده است پس در شق

دوم اجزا از حجه الاسلام نیست البته مرحوم مصنف(رحمه الله) بحث اجزا را به میان نکشیده اند و صحت را مطرح کرده است ولی در این شق اجزا یقیناً نیست چون از ابتدا که مکلف می خواهد اعمال حج را انجام دهد شرایط استطاعت - استطاعت سربی - وجوب حج را ندارد و مانند جایی است که در شهر است و خوف خطر را دارد. لیکن برخی گفتند که اگر به حج رفت و مشخص شد که واقعا مامون بوده و خوفش یا علمش بر خلاف واقع بوده است این جا گفته اند از حجه الاسلام هم مجزی است چنانچه قصد قربتش انجام شده باشد زیرا که استطاعت واقعاً بوده هر چند اگر حج انجام نمی داد معذور بود و تفویت استطاعت هم عمدی نبوده و موجب استقرار وجوب بر او نمی شود.

این مجزی بودن مبنی بر چیست آیا مبتنی است بر این که در باب تخلیه السرب و استطاعت سربی موضوع چیست؟ آیا واقع و خوف طریق به آن است و یا خود خوف و اعتقاد خطر رافع تخلیه السرب عرفی است که اگر کسی مسلك اول را قائل شد در این جا استطاعت سربی هم بوده است و وجوب حج فعلی بوده است گرچه منجز نبوده و اگر ترك می کرد معاقب هم نبوده است .

اما اگر گفتیم خود خوف موجب سلب استطاعت سربی عرفی می شود و عرف می گوید همان گونه که مقصود این نیست که باید خطر به او بخورد تا استطاعت سربی نباشد در جایی که خطر واقعاً بوده است در این جا هم با وجود خوف نوعی و عقلانی نه وسواسی نمی گویند تخلیه السرب موجود بوده است و اگر از صحیحه اسحاق تخلیه السرب یا مأمونیت به عنوان شرط اضافی در اینجا استفاده شود اوسع از وجود خطر واقعی است پس خود خوف هم در ارتفاع استطاعت و در نتیجه عدم وجوب موضوعیت دارد پس حجتش حجه الاسلام نیست .

اما نسبت به صحت حج ولو به عنوان حج مستحب که استطاعت در آن شرط نیست آیا حج صحیح است ولو به عنوان حج ندبی ؟ مرحوم سید(رحمه الله)اول می فرماید اشکال بعد می فرماید اقوی صحت است .

در این جا باید تفصیل داد اگر این خطر ، خطری نباشد که تحملش حرام باشد و خطر بر مال مثلاً باشد و مثل خطر بر نفس و جان و عرض و ناموس نباشد این چنین خطری گرچه رافع وجوب است لیکن استحباب نیست اما اگر این خطر در حد خطر بر نفس و یا خطر بر عرض و ناموس بود در اینجا باید تفصیل داد که آیا خطر متحد با برخی از اعمال و مناسك است به نحوی که قابل تدارك هم نباشد مثل این که

وقوف در عرفات دارای خطر است و خود وقوف حتی اضطراریش محرم است در این جا باز امر استحبابی نخواهد بود بنابر امتناع اجتماع امر و نهی مطلقاً یا در صورت علم، و عمل باطل است البته اگر احرامش بسته شده باشد خروج از آن با عمره مفرده لازم است که بحث دیگری است .

اما اگر این خطر با مناسک متحد نبود و ربطی به مناسک نداشت بلکه عمل دیگری که مقارن یا ملازم با مناسک بود در این جا حج صحیح است زیرا که ممکن است مامور به باشد به امر استحبابی ترتبی و فاقد امر وجوبی است چون در آن استطاعت سربی اخذ شده که این عمل، فاقد آن است اما امر استحبابی به آن مشروطاً به عصیان آن حرام علی القاعدة است.

کل این بحث در جایی است که مرأه ذات البعل نباشد که منظور ماتن نیز همین فرض است اما اگر زوج داشت چنانچه زوجش به او برای حج استحبابی اجازه داده بود باز هم مسئله همان است اما اگر زوج اجازه نداده بود در این صورت حج استحبابی مطلقاً صحیح نخواهد بود نه به جهت حرمت بلکه بخاطر این که حج استحبابی نسبت به زوجه منوط به اجازه و اذن زوج است و در صورت عدم اذن حجش باطل است بنابراین باید این تفصیلات را در مسأله داد. بنابراین که در صحت حج استحبابی زن اذن زوج شرط باشد امر ترتبی هم نافع نیست چون شرط صحتش اذن زوج است و این شرط - یعنی اذن زوج - مفقود است و با ترتب ایجاد نمی شود . بلکه در این فرض اگر خطر هم واقعاً نباشد حجش صحیح نیست چون هر جا حج بر زن واجب فعلی نباشد زوج حق منع او را داراست و تنها آنجایی که تکلیف بر زن منجز است حق منع را ندارد و روایات (لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق) بیش از این را اقتضا نمی کند و سفر واجبیتی که بر زن منجز باشد و ملزم به او است رتافع حق زوج است. بدین ترتیب لازم است بین حج ذات بعل در صورت عدم اذن زوجش به حج استحبابی و بین غیر ذات بعل تفصیل قائل شد .